



عوامل عداوت چیست؟/ تسلط حضرت ثامن الحجج بر همه زبان‌ها

آیت الله قرهی در درس تفسیر خود گفت: از اباصلت هروی نقل شده که حضرت امام رضا(ع) با مردم به زبان خود آن‌ها صحبت می‌کرد.

آیت الله قرهی در درس تفسیر خود گفت: از اباصلت هروی نقل شده که حضرت امام رضا(ع) با مردم به زبان خود آن‌ها صحبت می‌کرد.

به گزارش خبرگزاری مهر تفسیر آیه ۳۶ سوره بقره توسط آیت الله قرهی برای علاقه مندان در پی می‌آید؛

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ [۱]

منشأ عداوت‌ها در دنیا

طبعاً انسان نسبت به عداوت در زمین که از نفس امّاره و وسوسه شیطان نشأت می‌گیرد، بی‌خبر است. این که بی‌خبر است به این معنا نیست که جدی نمی‌داند، بلکه یعنی باور ندارد که تمام عداوت‌ها در دنیا از نفس دون است و از وسوسه شیطان.

از باب این که حال انسانی به حال فجور و تقواست، ولی معالاسف به فجور جواب مثبت می‌دهد، ذوالجلال و الاکرام این را از همان قبل از هبوط به ارض بیان فرمود که «قُلْنَا اهْبِطُوا». این‌جا «قُلْنَا اهْبِطُوا» هم نیست، یعنی فقط خطاب به ابانا آدم و امنا حوا هم نیست، گرچه با «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ» شیطان آن دو را به لغزش افکند، ذیل یک آیه است، «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا» یعنی «عن الشجره» از آن درخت خوردند، «فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» و به واسطه این عصیان، آن‌ها را از آن مقام بیرون آورد. حالا این‌جا خطاب است که «وَ قُلْنَا» پس ما گفتیم «اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ».

اولاً نفرمود: «فقلنا»، فرمود: «وَ قُلْنَا». اگر می‌فرمود: «فقلنا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» یعنی عداوت حتمی و محقق بود؛ چون اگر با فاء می‌آمد، به معنای پس تحقیقاً می‌شد اما فرمود: «وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» یعنی بدانید این‌گونه است که بعضی از شما با بعضی دیگر دشمنی می‌ورزید. اما آیا می‌شود اصلاً دشمنی نباشد؟ بله. اگر با فاء بود، یعنی تحقق و حتمی بودن اما وقتی با واو هست، یعنی این که دشمنی می‌کنید اما می‌شود دشمنی هم نکنید. خوب در این بحث تأمل کنید، یک مقدار ظریف و دقیق است و این دشمنی کردن به واسطه جواب ندادن، به تقواست اما اگر متقی شوید، دشمنی نیست.

کما این که در زمان وجود آقاچانمان، حضرت حجّت، در آن دولت کریمه مهدوی طبعاً دیگر دشمنی نیست؛ چون به تقوا جواب داده می‌شود و انسان‌ها متخلّق به اخلاق الهی می‌شوند. لذا دشمنی نیست.

اما فرمودند: «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ». این‌جا لام هم، لام تعلیلیه است، نه تحقیقیه که این هم باز یک نکته است؛ چون لام معانی مختلفی دارد، «کلمه الواحده تدل علی معانی المختلفه. اما بعضی برای بعضی علت هستند.

از طرف دیگر علت‌العلل این که بعضی، دشمن بعضی می‌شوند، همان نفس و وسوسه شیطان است که این حال عداوت است. لذا در باب عداوت یک دلیل عمده همین نفس دون است.

آیا در بهشت عداوت وجود دارد؟

در جلسه قبل نکاتی عرض کردیم و سؤالی مطرح شد که آیا در بهشت هم دشمنی بوده یا خیر؟

جواب این است که اولاً در بهشت دشمنی نبود و این‌جا بیان نفرمود: دشمنی در بهشت است. خوب دقت کنید، چون بعضی از آقایان فرمودند: در بهشت دشمنی است که من حواله می‌دهم نکاتی را که جلسات قبل عرض کردیم، مطالعه بفرمایید اما این‌جا که با فاء آمد، «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا» پس به تحقیق آن‌ها را به لغزش افکند، نفرمود: عداوت، فرمود: به لغزش انداخت.

آنجا هم که فرمود: «عَدُوِّي وَ عَدُوِّكُمْ» [۲] در دنیا است. حال عداوت حقیقی در بهشت نیست. اصلاً در بهشت حال عداوت نیست. بله، یک مقدار عنوان لغزش هست، «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» که اینها برای دو نفر است اما «وَقُلْنَا اهْبِطُوا» اینجا جمع است؛ یعنی من و شما هم مشول این «اهبطوا» هستیم، همه‌تان هبوط کنید. «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» بعضی با دیگری دشمن می‌شوند.

علت دشمنی هم، دشمنی ابلیس نسبت به ماست که به واسطه وسوسه است. از طرف دیگر هم نفس خود ماست که او هم باز عداوت می‌کند. فرمود: «أَعَدَىٰ عَدُوُّكَ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَّتِكَ» [۳]. این دو با هم جمع می‌شود و آن عداوت بین انسان‌ها را به وجود می‌آورد.

لذا معلوم می‌شود حالت خروجی عداوت در انسان به واسطه دو چیز است؛ دقت کنید، این نکته بسیار زیبایی است- یعنی همین طوری خودش نمی‌تواند عداوت داشته باشد، به واسطه دو مطلب است؛ یکی نفس امّاره و یکی عداوت بیرونی، ابلیس که عداوتش در دنیا معلوم و محسوس است، نه در جنت.

درجنت عنوان «فَأَزَلَّهُمَا» است، آن هم نسبت به ابانا آدم و امّنا حوا؛ منتها بهشت جایگاه ابلیس نیست که عداوت کند. این که بعضی گفتند عداوت در بهشت هم اشکالی ندارد، ما می‌گوییم: خیر، اصلاً چنین چیزی نیست و قرآن هم نمی‌فرماید او عداوت کرده. «فازلهما» است.

حسادت، بستری برای عداوت

حالا باز یک روایتی را می‌خوانم و یک مقدار توضیح می‌دهم که فرق لغزش و عداوت چیست. صورت ظاهرش این است که بالاخره این نشأت گرفته از حسادت ابلیس است اما عداوت فوق حسادت است. عداوت یعنی آنجا که دیگر انسان جدی دشمن پیدا می‌کند و خصوصیت دشمن این است که اگر دشمن شد، کارش عداوت و دشمنی است و دیگر از عداوت دست نمی‌کشد. حسادت امکان دارد مقطعی باشد و بعد که حالا طرف را ببینید، به واسطه کرامت او یا مطلبی، ممکن است دست بکشد و یا دست نکشد و خود همان حسادت عامل برای عداوت شود و دیگر تا با طرف دشمنی نکند، ول کن نیست اما خود حسادت، عداوت نیست. حسادت رذیله‌ای است که عامل عداوت می‌شود و خیلی هم رذیله بدی است اما خودش عداوت نیست. یک بستری برای عداوت می‌شود.

شیطان حسادت کرد. به خصوص این که باور هم نمی‌کرد و حقیقت هم این است که باور نمی‌شود که انسان قابل سجده باشد، الا به واسطه همان «تَقَحَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي» [۴]. اما او ظاهر را دید و باطن و حقیقت را ندید و لذا به ظاهر اکتفا کرد و گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» [۵].

اعتقاد همه انسان‌ها به اله واحد

لذا این فراموش نشود که شیطان باورش هم این بود که خودش هم مخلوق است. ابلیس نمی‌گوید که من خودم اله هستم. حتی ابلیس در باب عداوت هم کار کرد که انسان بیان کند من در مقام بالایی هستم، در مقام ربوبیت، اما منظور از ربوبیت، الوهیت نیست.

لذا بعضی از عرفا بیان کردند: این هم که فرعون گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» [۶] به معنای الهیت نیست. این همان «أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ» [۷] است که قرآن می‌فرماید، چون خود فرعون هم می‌داند که اله نیست. لذا اگر انسان اله را خواست، گاهی به اشتباه می‌افتد. عداوت آمد و اله را در بت قرار داد. یک روایتی داریم که إن شاء الله به فضل الهی این را هم در جلسات بعد خواهم خواند، وقتی به آیه «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» [۸] برسیم، آنجا اشاره خواهم کرد که این نکته بسیار مهمی است که همه انسان‌ها می‌دانند اله یکی است.

منتها شاید سؤال شود اگر اله یکی است، پس چرا پروردگار عالم بیان فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگویید هیچ الهی نیست «إِلَّا اللَّهُ» جز اله؟ پس معلوم می‌شود اله‌های دیگری وجود داشتند؟

خیر، این طور نیست ولی هر کسی اله خود را در چیزی دید. یکی در بت سنگی دید. یکی در بت چوبی دید. یکی در خورشید دید. یکی در ماه دید و ... لذا اله خود را این گونه تصوّر می‌کردند ولی همه هم بیان می‌کنند که اله یکی است.

حتی این‌هایی هم که اله‌های سه‌گانه را بیان کردند، قائل نیستند که عیسی اله است. عیسی را در مقام ربوبیت قرار دادند اما

باور اصلی آن‌ها این است که وقتی می‌گویند سه گانه، خدا، عیسی و روح القدس، الله بالا است و عیسی بن مریم را به عنوان پسر خدا می‌دانند، نه این که عیسی بن مریم (علي نبينا و آله و عليه الصلوة و السلام)، آن بنده پروردگار عالم را بیان کنند که اله است. این را بیان نکردند و گفتند او به عنوان کسی است که فرزند خداست و اشتباه آن‌ها هم همین بود.

برای همین هم پروردگار عالم بیان فرمود: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» [۹] مثل او را مثل آدم قرار داد که بدانید او هم مثل آدم خلق شد. همان‌طور که آدم را اول خلق کرد، در حالی که پدر و مادر نداشت، برای او هم همین حالت را قرار داد.

پس آن‌ها هم او را به عنوان ابن الله قرار دادند، نه خود خدا. و لذا نشان داده می‌شود که بشر می‌داند اله یکی است. ربوبیت هست. فرعون هم نگفت: من اله هستم، گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» این با اله بودن متفاوت است.

لذا این که پروردگار عالم فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی این الهی که شما می‌گویید، اله نیست و اله بودن فقط حصر در خود الله است؛ چون یکی بت را گرفت، یکی لات را گرفت، یکی عزی را، و هر کس یک چیزی را برای خودش انتخاب کرد. پروردگار عالم می‌فرماید که این‌گونه نیست، فقط الله است.

حالا می‌خواهم عرض کنم که در باب عداوت هم، باز شیطان می‌داند که الله خالق است. می‌گوید: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ». لذا این حسادت عامل برای عداوت شد که وقتی پروردگار عالم گفت: من تو را بیرون می‌کنم، قسم خورد من این‌ها را به فریب و گمراهی می‌کشانم. این‌جا هم «فَأَزَلَّهُمَا» است. آن‌جا قسم خورد که «فَيَعِزُّكَ لِأَعْوِيَّتِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» [۱۰] نه مخلصین. پس همه را به اغوا می‌کشد. لذا این‌جاست که عنوان عداوت پیش می‌آید.

عوامل عداوت

و لذا «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر دشمن هستید. اولاً با فاء نیاورد که حتمی بشود، با واو آورد. پس می‌تواند عداوت هم به وجود نیاید. کما این که در دوران مدینه فاضله و دولت مهدوی وجود مقدس آقاچانمان، حضرت حجت بن الحسن المهدی (عج) این معلوم و مشهود می‌شود که دیگر عداوت نخواهد بود. پس ذات انسان در عداوت نیست.

پس چیست؟ گفتیم دو عامل دارد. یک عامل بیرونی است؛ وسواس الخناس، قرآن هم می‌فرماید: «عَدُوِّيَّ وَ عَدُوَّكُمْ» که حالا آن هم باز توضیح دارد و عرض خواهیم کرد، و یکی هم اعدی عدو که «نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» است. این‌ها عامل عداوت می‌شود و وقتی این‌ها عامل شدند، یک حس برترینی به وجود می‌آید، استکبار، تکبر. همان چیزی که برای شیطان به وجود آمد «أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ» [۱۱] و عامل برای عداوت شد؛ یعنی حسادت و تکبر عامل برای عداوت می‌شوند.

لذا این که الان می‌گوییم استکبار جهانی، ریشه قرآنی دارد. این که بیان می‌شود آمریکا شیطان است، ریشه قرآنی دارد. یعنی شما فکر نکنید که این مطالب ریشه سیاسی به عنوان سیاستی که در دنیا هست، دارند، خیر. این‌ها در سیاست دینی است و همه ریشه قرآنی دارد و غیر از این هم موجودیت ندارد.

پس این‌ها بعضی نسبت به بعضی دشمن می‌شوند و علت العلل آن این است و به خاطر همین است که فرمود: «وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ» شما را در زمین قرار می‌دهیم «وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» و این تا آن آرامگاهتان خواهد بود. تا آن زمانی که برای شما مشخص است. پس متاعی هم برای شما در دنیا هست.

اولاً عنوان متاع قرار داد؛ یعنی حقیقت ندارد، همیشگی و جاودان نیست، گذراست. ثانیاً یک عده از شما نسبت به همدیگر دشمنی دارید.

بعضی از اعظم و بزرگان از جمله علامه طباطبایی و همچنین آیت‌الله جوادی آملی قائل به این هستند که امکان دارد این عداوت‌ها از اول در بهشت شروع شده باشد. البته علامه طباطبایی با احتیاط بیان می‌کند و این را زیاد قبول ندارد، یک اشاره‌ای دارد اما بعضی مثل آیت‌الله جوادی آملی قائل به این هستند که عداوت از آن‌جاست اما ما این را قائل نیستیم و اتفاقاً خلاف این مطلب را معتقدیم که اتفاقاً عداوت در دنیاست و از آن‌جا هم شروع نشد. لذا آن‌جا «فازلهما» به را برای دو نفر بیان کرد و بعد «قلنا اهبطوا» را جمع بیان کرد.

حالا چرا آقایان این‌طور بیان کردند؟ یک دلیل را این گفتند که مثلاً در همین سوره طه فرمود: «هَلْ أَذْنُكَ عَلَى شَجَرَةِ الْجُلَدِ وَ مَلِكٌ لَا يَبْلَى» [۱۲] شیطان در مقام فریب آمد، که حالا دو بحث است که یکی را می‌گویند: جنگ نرم و یکی هم جنگ سخت.

عرض کردیم که مبدع جنگ نرم هم خود ابلیس است ولی باز حرب با عداوت گرچه ریشه او هم در عداوت نهفته شده، متفاوت است. حالا در این تأمل کنید. من آیات قبل و بعد سوره طه را بیان می‌کنم ببینیم فرمایش آقایان این را می‌رساند که عنوان عداوت هست یا خیر.

در این آیه شریفه یک اشاره عجیبی دارد. اولاً «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ». عرض کردیم دو عامل، عامل عداوت است. «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ» فاء را که آورد، «فوسوس» و نفرمود: «و وسوس»، یعنی وسوسه همیشه اثرگذار است. تحقیقاً وسوسه اثر می‌گذارد.

راه دوری از وسوسه

البته در روایت هم داریم که انسان چگونه از وسوسه دور شود. یکی از راه‌های دوری از وسوسه را این بیان می‌کنند که انسان استعاده کند. کما این که خود قرآن کریم و مجید الهی هم بیان می‌کند، هر موقعی خواستید قرآن بخوانید، برای این که یک موقع به وسوسه گرفتار نشوید، سریع با استعاده شروع کنید «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» [۱۳] اعوذ بالله بگویند و به پروردگار عالم پناه ببرید. خدا می‌فرماید: هر وقت به سراغ شما آمد و خواست شما را فریب دهد، فوراً به من پناه بیاورید، «فاستعذ بالله». یکی از راه‌های پناه بردن به پروردگار عالم هم همین است که انسان بگوید: «اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله ان يحضرون ان الله هو السميع العليم».

تبیین جلوات، راه وسوسه انسان

«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ» دو راه، راه وسوسه است. یکی تبیین ظواهر و به تعبیر اولیاء خدا جلوات، که این عامل عداوت می‌شود. من إن شاء الله، به فضل الهی در اخلاق در این بحث خطورات که شروع کردیم، نکاتی را عرض می‌کنم. اتفاقاً خیلی جالب است که این آیاتی که الان داریم بحث می‌کنیم با آن مطالب اخلاق ارتباط دارد. یکی از راه‌ها همین است که وقتی می‌خواهند وسوسه کنند، جلوات دنیا را جلوی انسان می‌آورند.

در آن‌جا هم جلوات بهشت را آورد منتها چون جلوات بهشت خودش زیاد بود، این‌طور نگفت، گفت: «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مَلِكٍ لَا يَبُلَى» می‌خواهی تو را به درخت ابدیت و ملک جاودان دلالت کنم؟

انسان فی‌ذاته دنبال جاودان بودن است

یک نکته بیان بکنم که خیلی زیباست و این را ملا محسن فیض کاشانی بیان کرده است. فرموده: شیطان، هم ابانا آدم و امّا حوا را از همین راه وسوسه کرد و فریب داد و هم در دنیا این‌طور است. یعنی انسان فی‌ذاته دنبال جاودان بودن و چیزی است که همیشگی بماند است. لذا باید در این تأمل کنیم.

اتفاقاً دیدید ملک‌ها و پادشاهان هم همین‌طور هستند. یک نمونه بارزش همین سعودی‌ها هستند. در آل سعود به این صورت بوده که اگر برادری از دنیا برود، برادر دیگر حاکم شود. حالا که کار به برادر آخر (ملک سلمان) رسیده، او می‌گوید کاری کنم که پسر من بعد از من حاکم شود.

در اردن هم همین‌طور بود. ولیعهد ملک حسین برادرش حسن بود. وقتی ملک حسین دید سرطان دارد و دارد از دنیا می‌رود، به یک بهانه ای عزل کرد. البته او هم یک ادم خیلی پخمه و آرامی بود و اصلاً هیچ اعتراضی هم نکرد و پسرش ملک عبدالله دوم - که از زن انگلیسی او هم هست و اصلاً او در لندن بود و در اردن نبود. اتفاقاً عرض کردم اگر شما بروید در اینترنت سرچ کنید، اولین سخنرانی او را که به عنوان پادشاه کرد ببینید، می‌بینید که در آن‌جا خیلی به عربی هم مسلط نبود و حتی گاهی لغت‌های انگلیسی هم به کار می‌برد و دومرتبه ترجمه می‌کرد و لهجه او هم لهجه خاصی است و هنوز هم بعد از چندین سال آن لهجه خاص عربی را ندارد که این مطلب بین خود عرب‌ها هم مشهور است - را آورد.

علی‌ای‌حال بشر فی‌ذاته دنبال جاودان بودن است و این را من از باب شاهد مثال آوردم، چون بعضی هم جاودان بودنشان را به این می‌دانند که بعد از مرگشان هم، موقعیتشان در پسرشان ادامه پیدا کند.

حتی گاهی پادشاهانی که زنان مختلفی داشتند، این زن‌ها نسبت به هم حسادت می‌کردند برای این که هر یک می‌خواست پسر خودش ولیعهد باشد. اگر تاریخ را مطالعه کنید، این را در قاجار داریم، در صفویه داریم و این‌ها هست.

پس بشر فی ذاته دنبال جاودان بودن است. اتفاقاً روایت داریم که این دلالت بر «نفخت فیهِ من روحی» است - من باز امروز مجبورم همه این‌ها را عرض کنم و ان شاء الله روایات را بعداً بیان می‌کنم - ما چون نفخه روح خدا هستیم و پروردگار عالم هم ابدی و جاودان است، دنبال جاودان بودن هستیم. منتها چون جاودان بودنمان را بلد نیستیم که به چیست، گاهی متأسفانه تصوّر می‌کنیم جاودان بودن ما به این است که پسرمان جانشین من شود.

یکی از آقایان می‌فرمود که گاهی حتی می‌شود در روحانیت هم طرف می‌خواهد که مثلاً پسرش جانشینش شود و فکر می‌کند که این‌گونه جاودانه است. البته او فکر می‌کند پسرش را دوست دارد اما چون فی‌ذاته خودش را دوست دارد، این‌گونه است. مثلاً امام جماعت فلان جا است، می‌خواهد پسرش هم بعد از او همان‌طور باشد. فکر می‌کند این‌گونه جاودان است. لذا این ذات انسان است که حتی در خوبی‌ها هم گاهی به دنبال این می‌گردد. پس این نکته من النکات است که ذات انسان دنبال جاودانی است و هیچ اشکالی هم ندارد اما گاهی نمی‌داند جاودان بودن در چه راهی است.

عصیان چیست؟

پس شیطان آمد و گفت: «هَلْ أَذْكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مَلِكٍ لَا يَبْلَى» آیا تو را به درخت ابدیت و یک ملک جاودان که تو همیشگی باشی، دلالت کنم؟ و بر روی این انگشت گذاشت. خلاصه آدم پرسید چطور و ...، «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ» [۱۴] وقتی این‌ها خوردند، خیلی چیزها از ایشان گرفته شد. لذا عورت آن‌ها نزدشان پدیدار شد و خواستند که با برگ‌های بهشت ستری درست کنند. «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» و آدم عصیان ورزید که حالا عرض می‌کنیم عصیان هم با عداوت فرق می‌کند. این که انسان عاصی می‌شود، می‌تواند به این باشد که حتی یک کسی فقط بگوید: اه! خود این عصیان است.

مقامی بالاتر از انبیاء برای شهید بهشتی

یک مطلبی من این را خصوصی گفتم و الان اولین بار است که عمومی بیان می‌کنم- به شما بگویم که خیلی عجیب است. شنیدید که بالاترین مقام، مقام رضاست و هیچ مقامی از آن بالاتر نیست. شهید عظیم‌الشأن، آیت‌الله دکتر بهشتی را در عالم مکاشفه دیدند که یک مقام عجیب غریبی دارد که حتی از انبیاء، غیر از اولوالعزم، بالاتر است. درباره ایشان منافقین و دیگران شایعه درست کرده بودند که زنش آلمانی است. آن قدر که شبهه شده بود که حتی بعضی از روحانیون هم این‌طور تصوّر می‌کردند. حتی یادم نمی‌رود یک موقعی مرحوم ابوی از یکی از روحانیون که گفته بود: ایشان حیف شد، چرا زن آلمانی گرفته، خیلی عصبانی شد و گفت: از تو بعید است، تو چرا حماقت می‌کنی، برو خودت ببین و بعد این حرف را بزن. یعنی همه باور کرده بودند که زنش آلمانی است. به ایشان گفته بودند: شما که هفته‌ای یک بار این میکروفون قوه قضائیه دستتان است، خب از خودتان دفاع کنید و بگویید که همسر من آلمانی نیست. گفته بود: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» [۱۵]. در عالم مکاشفه ایشان فرموده بودند که اگر من این چند مرتبه این‌ها را هم نمی‌گفتم، یک مقامی به من نشان دادند که آن مقام را به من می‌دادند.

لذا گاهی همین قدر هم عصیان می‌شود؛ یعنی حتی اگر کمی شکوه کنی، می‌شود عصیان. این نکته را بیان کردم که بدانید.

چه کنیم که به وسوسه شیطان گرفتار نشویم؟

«ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى» [۱۶] سپس خدا توبه او را پذیرفت و هدایتش کرد و او را به مقام نبوت برگزید. حالا «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى» [۱۷] یک جا دیگر هم فرمود: «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَخْوَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»، که این‌ها دارد درس می‌دهد. خدا می‌خواهد بگوید که ما چه کنیم تا وسوسه شیطان گرفتارمان نکند. می‌گوید باید تابع هادیان الهی باشیم. این درس است. اگر ما بخواهیم از تجربه ابانا ادم و امانا حوا استفاده کنیم، پروردگار عالم هم این‌جا و هم در قبل بیان فرمود که سریع به دنبال هادیان الهی بروید و خود را در آن حصن حصین قرار بدهید که فریب نخورید.

حالا عرض می‌کنم که حضرات معصومین در رأس هادیان الهی هستند. به خصوص که ایام ولادت حضرت ثامن‌الحجج هست یک اشاره‌ای هم بکنم و نسبت به ایشان هم عرض ارادت خودمان را داشته باشیم.

وجود عامل عداوت، نه خود عداوت، در بهشت

حالا می‌فرماید: «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» آقایان بیان فرمودند عامل عداوت این هست که شیطان آن‌جا عداوت کرد، خیر، آن‌جا

شیطان عداوت نکرد، «فَوْسَوْسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ» یک عامل دیگر، عامل عداوت شد اما عداوت نیست؛ یعنی در خود قرآن که نگاه می‌کنیم، جایی نداریم که بیان شود عداوت هست، عامل عداوت هست. پس فرمایش بعضی از آقایان که می‌فرمایند: در بهشت هم عداوت بوده، غلط است و این‌طور به نظر نمی‌رسد. عامل عداوت هست اما عداوت نیست؛ چون عداوت متفاوت است.

لذا نهایت عداوت این است که یک کسی به واسطه عداوت نسبت به کس دیگر غلبه و سلطه پیدا می‌کند، حالا چه از طریق جنگ نرم و چه از طریق جنگ‌های دیگر. شیطان بر آدم غلبه پیدا نکرد، بر حوا غلبه پیدا نکرد. این یک مطلب بسیار مهم است که باید در آن تأمل کرد.

علت عداوت، تصوّر جاودان بودن در دنیا

مسئله دیگر که ان شاء الله در جلسه بعد مفصّل بیان می‌کنیم، این است که پروردگار عالم در باب عداوت انسان‌ها با هم اول یک چیزی را بیان می‌کند که خیلی جالب است. بعضی از آقایان بیان کردند که اگر انسان به این دقت می‌کرد، گرفتار نمی‌شد. آن چیست؟ «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ». این «الی حین» است. علت عداوت این است که بشر تصوّر می‌کند مستقر دائم است و چون جاودانی فکر می‌کند، جاودان بودن خودش را در این دنیا می‌داند. این «الی حین» را فراموش کرده است. لذا به واسطه این که تصوّر می‌کند همیشه در این دنیاست، طبیعی است باید برای آن چه که همیشه هست، تلاش کند.

یک نکته‌ای عرض کنم که این هم خیلی خوب است و از آن نکات بسیار ناب و جالب است که ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب بیان می‌فرمودند. ایشان می‌فرمودند: عزیز دلم! همیشه برای آن چیزی که همیشه است، تلاش کن. اتفاقاً ایشان فرمایش روایت را بیان می‌فرمودند و روایت هم این‌طور می‌فرماید ولی تکیه کلام ایشان این بود.

تصوّر بشر این است که این دنیا همیشگی است اما پروردگار عالم فرمود: «الی حین» و با عنوان «الی حین» می‌گوید که دنیا همیشگی نیست. پس نباید برای آن تلاش کنید. علت عداوت چیست؟ تصوّر جاودان بودن در دنیاست. پروردگار عالم در همین آیه می‌فرماید: شما مستقر هستید اما «الی حین». استقرار شما، استقرار دائمی و ابدی نیست. همان که بیان کردند «الدُّنْيَا مَرْزَعَةٌ الْآخِرَةُ» [۱۸]. همان که بیان کردند: مثل شما، مثل کسی است که مسافر است. حالا فعلاً در این هتل، مسافرخانه، خانه یا کاروانسرا جا گرفتید ولی همیشه که نیستید. این‌جا بارها را می‌اندازید و یک استراحتی می‌کنید و بعد هم می‌روید. معمولاً هم این‌طور است که انسانی که مسافر است، دائم چهارچشمی بارهایش را نگاه می‌کند.

یک نکته‌ای بگویم که خیلی قشنگ است. آیت‌الله دزفولی در منابرشان می‌فرمودند که ما همیشه یک نگاهی به این کوله بارمان کنیم و چیزهایی را که بیخودی است، پایین بریزیم و آن‌هایی را که خوب است، بیشتر برداریم و چهارچشمی هم مراقب باشیم که کسی آن را نذرند، چون این کوله‌باری است که داریم می‌بریم.

اما معمولاً این‌طور است که ما به دنیا به عنوان استقرار دائمی نگاه می‌کنیم و دلیل عداوت همین‌جا به وجود می‌آید. پس عوامل عداوت نفس و وسوسه است که باعث آن می‌شوند اما علت اصلی عداوت تصوّر این است که دنیا جاودان است.

چرا با وجود دیدن مرگ دیگران تصوّر می‌کنیم که در دنیا جاودانیم؟

شاید یک کسی بگوید که مگر انسان نمی‌بیند که دیگری دارد می‌میرد؟ بله ولی هیچ کدام از ما باور نمی‌کند، مگر قلیل و آن‌هایی که «موتوا قبل ان تموتوا»، بمیرید قبل از آن که شما را بمیرانند، هستند، آن‌هایی که در دنیا مرده باشند، و الا همه ما مرگ را باور نداریم.

دلیل این که باور نداریم، چیست؟ اولیاء خدا می‌گویند: دلیلش این است که وقتی او را در قبر می‌گذارند و تلقین می‌خوانند، به این‌جا می‌رسند که «و ان الموت حق» به درستی که مرگ حق است، یعنی دیدی مرگ هم هست. یعنی تو تا حالا تشییع جنازه می‌آمدی، دفن هم می‌کردی، برای دیگران تلقین هم می‌خواندی اما حالا شانهات را می‌گیرند و می‌گویند: «ان الموت حق» دیدی مرگ حق است؟! چون نود یا حتی صد سالت هم که باشد، همه بدنت پیر و چروک شده باشد، کمربت خم و استخوان‌هایت ترکیده باشد و هیچ کاری هم از تو برنیاید ولی باز باور نمی‌کنی که می‌میری. حتی آن‌هایی هم که می‌گویند: بمیریم که راحت بشویم، اگر جلوی‌شان بگویی که فلانی دارد می‌میرد، یک تکانی می‌خورند و می‌گویند: من زنده‌ام. چرا راجع به من این‌طوری صحبت می‌کنید؟!

پس علت عداوت باز جادوان بودن دنیا در نظر انسان‌هاست و این هم یک دلیل است. لذا به ما گفتند سراغ هادیان الهی بروید «فمن تبع الهدى». اولاً خود امامت یکی از چیزهایی است که اگر کسی تبعیت کند، برنده است.

از حضرت ثامن الحجج، آقا علی بن موسی الرضا(ع) است که می‌فرمایند: «إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ التَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي» [۱۹]. امامت ریشه و اساس بالنده اسلام ناب است. نامی یعنی آن چیزی که همیشگی و جاودان است، «وَفَرْعُهُ السَّامِي» سامی هم یعنی باید بلند باشد، برافراشته شدن. پس اولاً ریشه امامت همیشگی است و ثانیاً این امامت باید نشان داده شود؛ یعنی باید نشان بدهند که امامت همه کاره است؛ یعنی باید شاخه‌اش آن قدر معلوم شود که از همه جا بدانند، اصل امام است.

اساس همه خیرات

لذا باز در یک روایت دیگر در رابطه با این که چرا ما باید به حضرات معصومین پناه ببریم، بیان فرمودند: «تَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ قُرُونَا كُلِّ بِرٍّ» [۲۰] ما اساس همه خیرات هستیم. کار خیر از ماست، ریشه همه خوبی‌ها ما هستیم و هر و میوه و ثمره‌ای که نیکو باشد، از ما بیرون می‌آید. اس و اساس همه کارهای خوب از ما بیرون می‌زند. باید به ما متصل باشید تا این حالت برایتان باشد و خوب شوید که این یک نکته بسیار مهم است.

حکمت چیست؟

باز در جای دیگر ذیل آیه ۲۶۹ سوره بقره «وَمَنْ يُّؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» هر که خدا به او حکمت دهد «فقد اوتي خيرا كثيرا» فاء بر سر قد تحقیقیه آمده، معنایش این می‌شود که پس به تحقیق محقق است که به او خیر کثیر و فراوان می‌رسد؛ یعنی معنای خیر کثیر به فارسی این می‌شود که اصلاً دیگر تمامی ندارد. هر که را خدای متعال به او حکمت داد، پس بدانید که تحقیقاً، یعنی همیشگی و جاودان، صددرصد دیگر خیر او همیشگی است «اوتي خيرا كثيرا». حکمت چیست؟ بیان فرمودند: «طاعة الله و معرفة الإمام» [۲۱] به هر که طاعت و معرفت را خدا دادند، این خیر کثیر است. به امام معرفت پیدا کند، تمام است. - این که ما معنای آیات را نمی‌دانیم و باید حضرات بگویند، همین است -

تسلط حضرت ثامن الحجج بر همه زبان‌ها

اما راجع به خود حضرت ثامن الحجج. حضرت خصایص عجیبی داشتند. از جمله از آن‌ها این مطلب است که قبلاً اشاره کردم و حالا می‌خواهم روایتش را بخوانم - چون بعضی از مطالب را اشارتاً می‌گویم و روایت را به بعد حواله می‌دهم - «عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: كَانَ الرَّضَا ع يُكَلِّمُ النَّاسَ بِلُغَاتِهِمْ» [۲۲] از اباصلت هروی نقل شده که حضرت با مردم به زبان خود آن‌ها صحبت می‌کرد. فارسی حرف می‌زد، چینی حرف می‌زد، یونانی حرف می‌زد، انگلیسی حرف می‌زد، رومی حرف می‌زد. «وَ كَانَ وَ اللَّهُ أَفْصَحَ النَّاسَ وَ أَعْلَمَهُمْ بِكُلِّ لِسَانٍ وَ لُغَةٍ» و ایشان داناترین آن‌ها نسبت به همه آن مطالب زبان‌شان بود.

در کتاب زبده التصانیف، جلد ۶ بیان می‌کند که حضرت داشت با یک یونانی مناظره می‌کرد. آن یونانی یک لغتی را استفاده کرد که حضرت فرمود: اشتباه می‌گویید، لغتتان این نیست و بعد صحیح آن لغت را برایش بیان کرد که او تأمل کرد و عرضه داشت: بله، همین‌طور است. بعد دیگران گفتند که چه شد؟ خود حضرت ترجمه کردند، فرمودند: من به او گفتم که این لغت را اشتباه کردی و بد گفتمی و او هم قبول کرد. لذا این‌جا معلوم می‌شود که چرا گفته «وَ أَعْلَمَهُمْ بِكُلِّ لِسَانٍ وَ لُغَةٍ» یعنی لغت‌هایشان را هم بلد بود که مثلاً تو الان این لغت را که گفتمی، اشتباه است و نباید این لغت را به کار می‌بردی. باید این لغت را به کار می‌بردی.

مثل این که الان حضرت تشریف بیاورند و به ما که اصلاً همه صحبت‌مان ایرانی است، بیان بفرمایند که این کلمه‌ای که این‌جا به کار بردی، غلط است و باید این کلمه را به جایش به کار ببری که سخن تو، سخن درست و صحیحی باشد.

لذا «وَ كَانَ وَ اللَّهُ» قسم می‌خورد که «أَفْصَحَ النَّاسَ وَ أَعْلَمَهُمْ بِكُلِّ لِسَانٍ وَ لُغَةٍ». «فَقُلْتُ لَهُ يَوْمًا» یک روز من دیگر صبرم تمام شد که چطور حضرت به این همه زبان صحبت می‌کند؟! به ایشان گفتم: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي لَأَعْجَبُ مِنْ مَعْرِفَتِكَ بِهَذِهِ اللُّغَاتِ عَلَى احْتِلَافِهَا» من متعجبم و به تعبیر عامیانه ماندم که این چه وضعی است که شما این‌طور به این لغات معرفت دارید با این که این همه با هم اختلاف دارند؟!

«فَقَالَ يَا أَبَا الصَّلْتِ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ» فرمودند: من حجت خدا بر خلق هستم «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَتَّخِذَ حُجَّةً عَلَى قَوْمٍ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ لُغَاتِهِمْ» و خدا حجتی را برای قومی قرار نداده الا به این که آن حجت باید آشنای به زبان آن‌ها باشد.

لذا بعضی از انبیاء که فقط برای بعضی از اقوام بودند، فقط بلد بودند در حد همان لغت خود آن‌ها حرف بزنند اما حجت خدا اگر

برای کل شد، باید بر همه لغات هم مسلط باشد.

تسلط حضرت حجّت به زبانی که فقط ۵ نفر به آن تکلم می‌کنند

یک موقعی به مزاح گفتند، بعد دیدند که این حقیقت است و مزاح نیست. ما از ابوالعرفا، سؤال کردیم که آقا چقدر زبان در دنیا هست؟ فرمود: ما که نمی‌دانیم اما حضرت حجّت همه را می‌دانند. بعد فردا شبش یک اشاره فرمودند و گفتند: آقا جان من فهمیدم که یک زبانی در دنیا وجود دارد که فقط پنج نفر به آن زبان حرف می‌زنند، چون همه آن‌ها از دنیا رفتند و فقط پنج نفرشان زنده هستند که آن پنج نفر به آن زبان حرف می‌زنند و دو بچه هم دارند دنیا می‌آورند که بعداً آن‌ها هم آن را می‌دانند اما فعلاً پنج نفر هستند ولی آقا حتی همان زبان را هم می‌داند. ایشان سال ۶۰-۶۱ این را فرمودند.

لذا حضرت فرمودند: ما باید این‌طور باشیم. «وَمَا بَلَغَكَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أُوتِينَا فَصْلَ الْخُطَابِ». - در زیارت جامعه کبیره هم می‌گویی که شما فصل الخطاب هستید - آیا قول امیرالمؤمنین به تو نرسیده که «اوتینا فصل الخطاب» ما فصل الخطاب هستیم. «فَهَلْ فَصْلُ الْخُطَابِ إِلَّا مَعْرِفَةُ اللُّغَاتِ» فصل الخطاب جز این نیست که فرد همه لغات را می‌شناسد و می‌داند و به زبان‌ها و لغات مختلف معرفت دارد. فصل الخطاب چیزی جز دانستن این زبان‌ها نیست و ما فصل الخطابیم. ما همه مطالب را می‌دانیم. لذا حضرت ثامن الحجج همه زبان‌ها را می‌دانست.

ماجرای سخنرانی حضرت حجّت در حجّ و ترجمه هم‌زمان به زبان‌های مختلف

الان هم حضرت حجّت (عج) همه زبان‌ها را می‌دانند. یک اتفاقی یک موقع در مکه افتاده بود، می‌گفتند یک کسی بلند شد و شروع کرد خیلی قشنگ فارسی صحبت کردن. بعد یکی به دوستش گفت: دیدی این آقا که بلند شد، چقدر قشنگ ترکی صحبت می‌کرد و چقدر زیبا مطالب را می‌گفت، می‌خواهی من برایت ترجمه کنم که چه گفت؟ او گفت: نه، این بنده خدا که فارسی حرف می‌زد و این‌ها را گفت! گفت: اتفاقاً همین‌ها را گفت ولی ترکی گفت! بعد یکی دیگر گفت که خدا شاهد است، آقا لری حرف می‌زد و خیلی قشنگ لغات لری را می‌گفت. من تعجب کردم که چرا کسی او را نگرفت که زمین بنشانند و عجب قشنگ صحبت کرد! ما در لرها چنین چیزی نداشتیم و این آقا این‌قدر قشنگ لری حرف می‌زد.

لذا به نظر می‌آید که آقا عربی حرف می‌زدند و به گوش هر کسی ترجمه هم زمان می‌شده. معلوم می‌شود که حضرات حجّت یک مطلبی دارند به نام ترجمه هم زمان. دیدید الان گوشی در گوششان می‌گذارند و ترجمه می‌شود، اما ترجمه آن هم زمان بوده بدون گوشی که این هم با علم است و باید دنبال آن بگردند و إن شاء الله در آینده معلوم می‌شود.

[۱]. بقره / ۳۵ الی ۳۶

[۲] ممتحنه / ۱

[۳] مجموعه ورام، ج: ۱، ص: ۵۹

[۴] حجر / ۲۹

[۵] اعراف / ۱۲

[۶] نازعات / ۲۴

[۷] یوسف / ۳۹

[۸] بقره / ۳۸

[۹] آل عمران / ۵۹

[۱۰] ص / ۸۲ و ۸۳

[۱۱] بقره / ۳۴

[۱۲] طه / ۱۲۰

[۱۳] اعراف / ۲۰۰ - فصلت / ۳۶

[۱۴] طه / ۱۲۱

[۱۵] حج / ۳۸

[۱۶] طه / ۱۲۲

[۱۷] طه / ۱۲۳

[۱۸] مجموعه ورام، ج: ۱، ص: ۱۸۳

[۱۹] الکافی، ج: ۱، ص: ۲۰۰

[۲۰] الکافی، ج: ۸، ص: ۲۴۲

[۲۱] الکافی، ج: ۱، ص: ۱۸۵

[۲۲] عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج: ۲، ص: ۲۲۸